

## نقد شبهه تعارض آیات «علم غیب» در قرآن

نصرت نیلساز\* / مجید معارف\*\*  
کاووس روحی\*\*\* / آتنا بهادری\*\*\*\*

### چکیده

ادعای تناقض در آیات علم غیب، یکی از شبهاتی است که در باره قرآن از سوی باراشر - خاورشناس یهودی - مطرح شده است. وی معتقد است آیاتی که علم غیب را در انحصار خداوند می‌داند با آیاتی که از آگاهی پیامبر اکرم (ص) و برخی از برگزیدگان الهی از غیب خبر می‌دهد، در تناقض است. دسته‌بندی آیات این موضوع بیانگر آن است که آنچه را قرآن در انحصار خداوند بیان فرموده، «علم غیب ذاتی و مستقل» است و خداوند به مقتضای حکمت و مشیت خود، برخی از رسولان را به واسطه وحی، از غیب آگاه می‌نماید تا رسالت ایشان را اثبات و امر تبیین دین را تسهیل نماید. به فرمان الهی پیامبر نیز مامور تعلیم جانشین خود است و این علم در کنار دیگر روش‌های کسب علم امام نظیر: الهام و تحدیث با فرشتگان، سینه به سینه به اوصیای الهی انتقال می‌یابد، بی آنکه هیچ یک از آنان ادعای استقلال در علم غیب نمایند.

### واژگان کلیدی

علم غیب ذاتی، علم غیب تبعی، علم امام، باراشر، شبهات قرآنی.

nilsaz@modares.ac.ir  
maaref@ut.ac.ir  
k.roohi@modares.ac.ir  
atena.bahadori@modares.ac.ir  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۳۰

\*. استادیار دانشگاه تربیت مدرس.  
\*\*. استاد دانشگاه تهران.  
\*\*\*. استادیار دانشگاه تربیت مدرس.  
\*\*\*\*. دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس.  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۲

### طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین شبهات مطرح‌شده درباره قرآن، ادعای «تضاد و تناقض در محتوای آیات» است. این شبهه بر آیاتی مربوط به جبر و اختیار، سرنوشت انسان، توفی ارواح و اخبار غیبی وارد شده است. در سالهای اخیر بارآشر<sup>۱</sup>، خاورشناس یهودی، این تردید را در مورد آیات «علم غیب» مطرح نمود. وی در مدخل «غیب و غایب» *دائرةالمعارف قرآن لایدن*<sup>۲</sup>، پس از بیان معنای لغوی «غیب»، آن را بخش اساسی نظام اعتقادی قرآن دانسته که مانند دیگر مسائل کلامی قرآن، نامنسجم و ناسازگار است. (Bar-Asher, 2002: 2 / 423) بارآشر به تعارض محتوای برخی از آیات مربوط به علم غیب، چنین اشاره کرده است:

اصطلاح غیب، اغلب در قرآن به عنوان قلمرو انحصاری خداوند معرفی می‌شود. (انعام / ۵۹، آل عمران / ۱۷۹ و نمل / ۶۵) اما در کنار انحصار این علم به خداوند، نگاه دیگری وجود دارد که در دیگر آیات، ارائه شده است و اظهار می‌دارد که خداوند گاهی ممکن است بخشی از علم غیب را به مخلوقاتش اعطا کند. (Ibid)

وی با توجه به آیه ۴۹ سوره هود، حضرت نوح<sup>۳</sup> را شریک علم غیب خداوند می‌داند و در ادامه درباره دو آیه از سوره جن چنین می‌نویسد:

در یک آیه خداوند به عنوان کسی معرفی شده که دانای غیب است و احدی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند. (جن / ۲۶) باین حال، آیه بعد استثنا می‌زند: مگر آن کس را که به پیامبری برگزیده است. (جن / ۲۷) این بدان معنا است که خداوند ممکن است در علمش با پیامبران برگزیده‌اش، شریک شود. (Ibid)

۱. مایر میخائیل بارآشر در روستایی در جنوب مراکش به دنیا آمد. در اورشلیم به تحصیل پرداخت و در ۱۹۹۱ م. از رساله دکتری خود با عنوان «کتاب آسمانی و تفسیر نزد شیعه متقدم» در دانشگاه عبری اورشلیم دفاع کرد. او استاد زبان و ادبیات عرب این دانشگاه است و در حوزه فلسفه اسلامی، تفسیر شیعه و فرقه نصیرییه پژوهش می‌کند.
۲. *دائرةالمعارف قرآن کریم* به زبان انگلیسی (Encyclopedia of the Quran) در پنج جلد از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ م توسط انتشارات بریل در لایدن هلند منتشر شد. سر ویراستار آن خانم جین دامن مک اولیف استاد دانشگاه جرج تاون آمریکا است. چهار تن از قرآن‌پژوهان مشهور غرب (کلود ژیلیو از فرانسه، ویلیام گراهام از آمریکا، وداد قاضی از شیکاگو و اندرو ریپین از کانادا) وی را در این امر همراهی کرده‌اند. ترجمه این اثر به فارسی توسط انتشارات حکمت در حال انجام است و جلد اول آن در بیست و ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه شد.
۳. همه مفسران، مخاطب آیه را «حضرت محمد ﷺ» می‌دانند نه «حضرت نوح ﷺ».

بارآش می‌گوید:

درحالی که گرایش غالب در قرآن انحصار علم غیب به خداوند است، اختلاف میان این آیات به طور وسیعی در ادبیات فراقرائی [تفاسیر و روایات] استفاده شده است و به‌ویژه شیعیان از آن برای اثبات اینکه امامان در آگاهی از غیب با خدا و پیامبران شریکند، بهره برده‌اند. (Ibid)

وی تمایزات اصطلاح شناختی عالمان مسلمان، اعم از سنی و شیعه را تلاشی برای رفع شواهد متناقض موجود در نظام اعتقادی قرآن می‌داند. از میان مفسران اهل سنت او با استناد به فخر رازی می‌گوید:

فخر رازی معتقد است که این چیزها [اشیای پنهان از حواس] را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: آنها که از طریق نشانه‌ای الهی، قابل کشفاند و آنها که قابل کشف نیستند. به استناد این تقسیم دوگانه، فخر رازی ادعا می‌کند که انسان می‌تواند تناقض ظاهر در آیات قرآن را رفع نماید. (Ibid, 2 / 424)

آنگاه درباره تلاش شیعیان در رفع این تعارض چنین می‌نویسد:

علمای شیعه معمولاً درباره علمی که به ائمه اعطا شده، بحث می‌کنند و گاهی معتقدند از علم پیامبران فراتر می‌رود. آنها براساس این آیه [لقمان / ۳۴]، بین دو نوع علم که قابل اطلاق بر دو گونه امور غیبی است، فرق می‌نهند. در حدیث منسوب به امام باقر بیان می‌شود که دو شکل از علم وجود دارد. علمی که خداوند به فرشتگان، رسولان و پیامبرانش تعلیم داده و علمی که از سایرین منع کرده و به هیچ کس نسپرده است. در نوع دوم خداوند آنچه را که بخواهد به وجود می‌آورد.<sup>۱</sup> متنی دیگر [از تفسیر ابن عربی] نوع برتر این دو علم را که تنها به خداوند اختصاص دارد، به عنوان «غیب الغیب» معرفی می‌کند. (Ibid)

در مجموع، کلام این نویسندگان به این مسئله برمی‌گردد که آیات «علم غیب» در قرآن با هم تعارض دارند. او در طول مقاله‌اش سعی می‌کند، شرح و توضیح مفسران در مورد آیات را به «تلاش برای رفع تناقض» تعبیر کند. گذشته از ادعای بدون دلیل این مستشرق در مورد تناقض سایر مسائل

۱. در این حدیث به «بداء» که یکی از عقاید مهم شیعه است اشاره شده. (برای این دسته از روایات رک: خوبی، ۱۴۱۸: ۳۹۰ - ۳۸۵)

کلامی قرآن، سؤالی که به وجود می‌آید این است که آیا قرآن درباره «علم غیب»، متناقض سخن گفته است؟ آیا کتابی که همه موجودات عاقل را به تحدی فراخوانده، خود نیازمند حل تعارض است؟ آیا شیوه‌ای که نویسنده مذکور برای دریافت نظر قرآن استفاده کرده درست است؟ آیا بررسی هشت آیه از چهل و دو آیه در مورد علم غیب، برای نتیجه‌گیری کافی است؟ آیا تنها با مراجعه به سه تفسیر اهل سنت (آثار طبری، ابن عربی و فخررازی) و سه تفسیر شیعه (آثار عیاشی، طوسی و طبرسی) می‌توان ادعا کرد که نظر مفسران اسلامی به دست آمده است؟

برای پاسخ به این سؤالات باید مفهوم غیب در لغت و اصطلاح بررسی شود و پس از استخراج همه آیات پیرامون علم غیب، نظر مفسران را درباره آن جمع‌بندی و تحلیل کرد تا مشخص شود که سخن ایشان به چه امری اشاره دارد و در نهایت غیب چیست؟ و عالم به غیب کیست؟

### مفهوم‌شناسی غیب

«غیب» وصف و مصدری در زبان عربی است که در قرآن کریم، روایات معصومین علیهم‌السلام و ادبیات کلامی و عرفانی، به معنای «پنهان» و «پنهان شدن» به کار می‌رود و یک ریشه معنایی دارد. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴ / ۴۵۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۱۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۱ / ۶۵۴) خواه این خفا و پنهانی در قلب انسان ثابت شود و خواه نشود. (ابن‌منظور، همان) لغت‌شناسان برای کلمه «غیب» معانی دیگری ذکر کرده‌اند که همه حاکی از پوشیدگی و پنهانی است. نظیر: الشکّ (به جهت پنهانی حقیقت)، ما اطمأنّ من الأرض (بخش گود و پست زمین که از چشم‌ها ناپیداست) و شَحْمُ ثَرَبِ الشَّاةِ (چربی گوسفند که بدن حیوان را از چشم‌ها پنهان می‌دارد). (همان: ۶۵۷ - ۶۵۴)

کلمه «غیب» در مقابل «شهادة» (حضور) قرار دارد. خواه این حضور مکانی باشد، یا حضور نزد حواس ظاهری، یا حضور نزد علم و یا حضور نزد بصیرت انسان؛ با توجه به چهار نوع «حضور»، معنای غیب نیز تغییر می‌کند. در مجموع، این کلمه و مشتقات آن معنای «پوشیدگی از حس و درک انسان» را دارد و فرقی ندارد که این پوشیدگی ذاتی باشد یا به خاطر ضعف درک یا وجود مانع در راه درک. پوشیدگی ذاتی در مورد موجوداتی است که از قلمرو حس بیروند؛ نظیر ذات باری تعالی، وحی، فرشته، بهشت، دوزخ، برزخ. ضعف درک، به ناتوانی حواس ظاهری انسان برمی‌گردد؛ مثلاً درک ستارگان دور دست یا باکتری‌های بسیار کوچک؛ موانع در راه درک یا مادی‌اند (نظیر دیوار) و یا غیرمادی‌اند (نظیر زمان گذشته و آینده). مصادیق غیب در آیات قرآن را با دو نسبت می‌توان در نظر گرفت؛ یکی نسبت به خداوند متعال و دیگر نسبت به انس و جن (مخلوقات مکلف). در نسبت اول، غیب از هر نوع که

باشد (مادی یا غیرمادی)، عیان محض است و تعابیر «عَلَّمَ الْغُیُوبَ» (مائده / ۱۰۹ و ۱۱۶، توبه / ۷۸، سبأ / ۴۸) و «أعلم غیب السماوات و الأرض» (بقره / ۳۳) به خوبی گستره علم الهی را بیان می‌کند؛ لذا کاربرد «علم غیب» برای خداوند، از روی تسامح است و هدف این مقاله تنها بررسی دیدگاه دوم است.

### کاربرد «غیب» در قرآن کریم

قرآن، معنای «پنهان بودن» را در قالب اصطلاحاتی از ریشه‌های «غی‌ب»، «بطن»، «کن‌ن» و «سرر» ذکر کرده است؛ لیکن واژه نخست و مشتقات آن، به تنهایی شصت بار تکرار شده که به تفصیل عبارتند از: یک مورد، فعل نهی از باب افتعال «لَا یَغْتَبْ» (به معنای سخن‌گویی پشت سر دیگری) (حجرات / ۱۲)؛ دو مورد به صورت اسم «غِیَابَةٌ» (به معنای قعر چاه) (یوسف / ۱۰ و ۱۵)؛ چهار مورد در ساختار اسم فاعل «غَائِبَةٌ و غَائِبِینَ» (اعراف / ۷، نمل / ۲۰ و ۷۵، انفطار / ۱۶)؛ چهار مورد به صورت جمع مکسر «غُیُوبَ» (مائده / ۱۰۹ و ۱۱۶، توبه / ۷۸، سبأ / ۴۸)؛ چهل و نه مورد به صورت اسم مفرد «غیب».

مورد اخیر در قالب نه دسته تقسیم می‌گردد:

**دسته اول:** بیست و شش مورد، متعلق علم الهی است (بقره / ۳۳؛ مائده / ۱۰۹ و ۱۱۶؛ انعام / ۵۹ و ۷۳؛ توبه / ۷۸ و ۹۴ و ۱۰۵؛ یونس / ۲۰؛ هود / ۱۲۳؛ رعد / ۹؛ نحل / ۷۷؛ کهف / ۲۶؛ مؤمنون / ۹۲؛ نمل / ۶۵؛ سجده / ۶؛ سبأ / ۳ و ۴۸؛ فاطر / ۳۸؛ زمر / ۴۶؛ حجرات / ۱۸؛ حشر / ۲۲؛ جمعه / ۸؛ تغابن / ۱۸ و جن / ۲۶ (دو مورد)) چهار مورد به وضوح از انحصار علم غیب به حضرت حق، خبر می‌دهد (انعام / ۵۹؛ یونس / ۲۰؛ نمل / ۶۵ و جن / ۲۶)؛

**دسته دوم:** چهار مورد، متعلق علم پیامبر ﷺ به واسطه وحی است (آل عمران / ۴۴؛ هود / ۴۹؛ یوسف / ۱۰۲ و تکویر / ۲۴)؛

**دسته سوم:** یک مورد، اشاره به تعلیم نمونه‌های غیب از سوی خدا به برخی از رسولان است (آل عمران / ۱۷۹)؛

**دسته چهارم:** شش مورد، سخن از عدم آگاهی انسان‌ها و یک مورد جنیان، از غیب است (آل عمران / ۱۷۹؛ هود / ۴۹؛ مریم / ۷۸؛ طور / ۴۱؛ نجم / ۳۵ و قلم / ۴۷ و سبأ / ۱۴)؛

**دسته پنجم:** در چهار مورد، علم پیامبر ﷺ به غیب آشکارا رد می‌شود (اعراف / ۱۸۸؛ یونس / ۲۰ و هود / ۳۱ و ۴۹)؛

**دسته ششم:** در یک مورد، خداوند به بندگانش وعده می‌دهد که یکی از موارد غیب، در آینده

برایشان آشکار می‌شود (مریم / ۶۱):

**دسته هفتم:** در دو مورد، هرگونه حدس بدون دلیل با تعابیر (رجماً بالغیب) (کهف / ۲۲) و (یقذفون بالغیب) (سبأ / ۵۳) به «پرتاب تیر در تاریکی» تشبیه می‌شود؛

**دسته هشتم:** در یک مورد، «ایمان به غیب» یکی از اوصاف متقین برشمرده شده است<sup>۱</sup> (بقره / ۱۳)؛

**دسته نهم:** در هشت مورد، با تعبیر «بالغیب» تنهایی انسان و پنهان بودنش از چشم انظار بیان می‌شود (مائده / ۹۴؛ یوسف / ۵۲؛ انبیا / ۴۹؛ فاطر / ۱۸؛ بس / ۱۱؛ ق / ۳۳؛ حدید / ۲۵؛ ملک / ۱۲).

غیب به دو نوع کلی تقسیم می‌شود: مطلق و نسبی. غیب مطلق از مرحله شهود انسان خارج بوده و نوعی ثبوت مبهم و غیرمقدر دارد و مادامی که از عالم غیرشهود به عالم محدود نازل نشده، علم ما از درک آن عاجز است. غیب نسبی یا به عرصه شهود نهاده؛ لیکن متعلق علم ما قرار نگرفته است و وصفی است که با اختلاف نسبت‌ها متفاوت می‌شود. مثلاً موجودی که در خانه و محسوس ما است، نسبت به بیرون از خانه، غیب است. نور و رنگ برای حس بینایی، شهود و برای حس شنوایی غیب است. محسوسات این دو حس برای انسان سالم، شهود و برای فرد کر و کور، غیب است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۲۵؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۵ / ۳۳۹ و ۳۴۲)، از این رو غیب دارای مراتبی است:

۱. آنچه مخصوص خداوند است و کسی را بر آن آگاه نمی‌سازد. (مانند زمان قیامت)

۲. آنچه مالکیت آن در اختیار خداوند است و برای مخلوقات نیز قابل درک است. اگر مخلوقات راه درک آن را بیابند، می‌توانند کشف نمایند (مانند اکتشافات حاصل از پیشرفت علم و تکنولوژی بشر) ولی اگر مخلوقات نتوانند راهی بدان بیابند، تنها برای برگزیدگان از رسولان الهی امکان آگاهی از طریق وحی وجود دارد.

همه آیات، خداوند متعال را بدون استثنا دانای غیب می‌داند. شبهه بارآشر به آنجا برمی‌گردد که آیات دسته ۱، ۴، ۵ علم غیب را منحصر به خدا می‌داند ولی آیات دسته ۲ و ۳ رسول مرضی او را نیز آگاه به غیب می‌داند.

### رویکرد مفسران به آیات علم غیب

برای رفع شبهه مذکور و درک صحیح دیدگاه قرآن درباره «آگاهی از غیب»، پاسخ این سؤال که «آیا قرآن، علم به هر نوع غیبی را از غیر خداوند نفی می‌کند؟» بسیار حائز اهمیت است.

۱. بارآشر «ایمان به غیب» را به اشتباه «همانند صفات متقین» دانسته است (Bar-Asher, 2002: 2 / 424)، درحالی که آیه آن را «جزئی از صفات متقین» می‌داند.

پاسخ به این سؤال منفی است؛ زیرا غیب مخصوص خداوند، خصوصیتی دارد که مفسران درباره آن سه نظر داده‌اند:

### یک. رویکرد اول

علم غیب مخصوص خداوند، مستقل و بدون واسطه است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴ / ۷۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰ / ۲۲۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۵۷) این نوع از غیب برای همه مخلوقات که ممکن الوجودند، محال است. چنان که پیامبر اکرم ﷺ نیز علم غیب خویش را الهی می‌داند و می‌فرماید: «لَا أَعْلَمُ مَا وَرَاءَ هَذَا الْجِدَارِ إِلَّا أَنْ يَعْلَمَنِي رَبِّي». (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴ / ۵۱۹) در آیه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (نمل / ۶۵) اکثر مفسران تنها مصداق غیب را با توجه به بخش انتهایی، «زمان برپایی قیامت» دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۰ / ۵؛ سمرقندی: بی تا: ۲ / ۵۹۰)، اما برخی از مفسران برای هر مصداق احتمالی، عباراتی را در تقدیر گرفته‌اند؛ نظیر «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» وحده أو من أعلمه الله». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۳۵۹)

### دو. رویکرد دوم

غیب مخصوص خداوند؛ یعنی علم به همه غیوب تنها در اختیار خداوند است؛ (ابن حجر هیتمی، ۱۱۴۲: ۱۷) مثلاً کسی که با اختراع تلسکوپ، دورترین ستارگان را از غیب به شهود تبدیل نموده، از برخی غیب‌ها آگاه شده و از بسیاری دیگر ناآگاه است.

### سه. رویکرد سوم

غیب مخصوص خداوند، نوع خاصی به نام «مفاتیح غیب» است؛ چنان که ابن مسعود می‌گوید:

همه چیز جز «مفاتیح غیب» به پیامبر شما داده شد. (ابن حنبل، ۱۳۱۳: ۱ / ۳۸۶؛ طبری، ۱۴۱۲: ۷ / ۱۳۷ و ۲۱ / ۵۶؛ سمرقندی، بی تا: ۳ / ۳۱)

## بررسی و تحلیل رویکردهای مفسران به آیات علم غیب

### یک. بررسی رویکرد اول

این رویکرد کاملاً مورد قبول است؛ زیرا در آیاتی که از علم غیب پیامبر اسلام ﷺ و برخی از رسولان الهی خبر می‌دهند، هرگز سخن از علم استقلالی ایشان نیست. برای علم پیامبر ﷺ تعبیر

«تُوحِيهَا إِلَيْكَ» (هود / ۴۹) و «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» (آل عمران / ۴۴ و یوسف / ۱۰۲) و برای علم دیگر رسولان، تعبیر «لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ» (آل عمران / ۱۷۹) به کار رفته است. در آیه ۲۴ تکویر نیز منظور از غیب، قرآن کریم و وحی الهی است. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۵۲؛ سمرقندی، بی تا: ۳ / ۵۳۱) و حیانی بودن قرآن و خبر دادن خداوند به پیامبران، همگی تأکیدی بر رابطه تبیی علم فرستادگان خدا با علم خدا است. مقصود از «راه در اختیار خدا» در عبارت برخی از مفسران که گفتند: «راهی برای علم غیب وجود ندارد، حتی اگر راهی باشد در اختیار خداوند است.» (رازی، ۱۴۰۸: ۷ / ۳۱۱)، همان «وحی الهی» است. از سوی دیگر، تفاسیر عرفانی این مطلب را چنین بیان می کنند:

اگر خداوند اراده کند که بر بنده اش طعم غیوب را بچشاند، بنده را برای خودش برمی گزیند و وصف او را به وصف خودش می پوشاند و او را از وجود نفسش پنهان می کند و گوش و چشم و قلب و روح او می شود و بنده آن اسرار را به خداوند می فهمد نه به خودش. (مجاهد، بی تا: ۱ / ۱۴۰ و ۲ / ۵۷۴)

### دو. بررسی رویکرد دوم

این رویکرد اگر در مقایسه با «علم مردم عادی» در نظر گرفته شود، صحیح است؛ زیرا در هر عصر و زمان با پیشرفت علم و تکنولوژی، متفکران و دانشمندان برخی از غیبها را تبدیل به عیان می کنند. عرفا و صاحبان بصیرت، با تزکیه روحی، با عالم مجردات ارتباط برقرار می کنند و برخی از غیوب مربوط به آن عالم را شهود می کنند؛ ولی اگر رویکرد دوم در مقایسه با «علم برگزیدگان الهی» در نظر گرفته شود، براساس آیات ۱۷۹ آل عمران و ۲۶ جن که تعبیر غیب را با ساختار «الغیب» و «غیبه»؛ یعنی مطلق به کار برده است، رسولان مرضی خداوند می توانند از همه انواع غیب به اذن و تعلیم خداوند بهره مند گردند. تخصیص و تقیید علم ایشان، بدون دلیل است. اگر در روایات خلاف این مطلب در مورد پیامبری یا وصی پیامبری دیده شد، قرینه آیات مذکور اقتضا دارد که در همان موارد نیز خداوند متعال می تواند علم خویش را در اختیار ایشان قرار دهد. دارا بودن علم غیب برای برگزیدگان خدا هرگز به معنای «مالکیت استقلالی بر آن» نخواهد بود؛ بلکه این علم، همزمان ذاتاً از آن خدا و تبعاً در اختیار برگزیدگانش است.

### سه. بررسی رویکرد سوم

برای این رویکرد، ابتدا باید تعبیر «مفاتیح غیب» بررسی شود:



### یک. مفهوم «مفاتیح غیب»

«مفاتیح» جمع مفتاح (خزینه) یا مفتاح (کلید) است که هر دو در نهایت به یک معنا می‌رسد؛ زیرا کسی که کلیدهای خزینه‌های غیب را دارد، قهراً به آنچه در آن خزائن است عالم می‌باشد و می‌تواند مانند کسی که خود آن خزینه‌ها نزد اوست به دلخواه در آن تصرف نماید. برخی از تفاسیر این اصطلاح را دارای معنای خاصی دانسته‌اند که در مقابلش «کتاب مبین» قرار دارد. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۵ / ۳۳۹) «مفاتیح غیب» علم به موجودات در ازل قبل از تنزل به عالم امکان است که صفت ذات پروردگار می‌باشد و به آن غیب مطلق نیز می‌گویند. در حقیقت از آنجا که خزینه‌های غیب اموری است که مقیاس‌های محسوسی که هر چیزی را می‌سنجد، احاطه به آن ندارد و اندازه‌های معهود نمی‌تواند تحدیدش کند و به شهادت این آیه در نزد خدا دارای نوعی ثبوت است، لذا علم بشر از درک آنها عاجز بوده و تنها در انحصار خداوند است.<sup>۱</sup>

از «مفاتیح غیب» یا «غیب مطلق»، در برخی از آیات با تعبیر «خزائن الله» یاد شده است. نظیر: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» (انعام / ۵۰ و هود / ۳۱) «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (حجر / ۲۱) «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ» (ص / ۹) «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ» (طور / ۳۷) «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (منافقون / ۷) ممکن است از جمع بودن کلمات «مفاتیح» و «خزائن» این سؤال در ذهن ایجاد شود که تعدد از خواص چیزی است که محدود است، پس مفاتیح غیب محدودند نه نامحدود! اما درست است که آن خزینه‌ها متعدّدند ولی برخی مافوق برخی دیگرند و از آن جهت که خزینه بالاتر محدود و مقدر به حد و قدر خزینه پایین‌تر نیست، پس تمام خزائن به این اعتبار نامحدودند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۱۴۵) اغلب مصادیقی که روایات اسلامی برای «مفاتیح غیب» بیان نموده‌اند، موارد مذکور در آیه لقمان<sup>۲</sup> است. (طبری، ۱۴۱۲: ۷ / ۱۳۷ و ۲۱ / ۵۶؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۴ / ۱۳۰۴ و ۹ / ۳۱۰۲؛ سمرقندی، بی‌تا: ۳ / ۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۸۱)

### دو. مفهوم «کتاب مبین»

«کتاب مبین»، علم به موجودات پس از تنزل به عالم امکان است و صفت فعل پروردگار می‌باشد.

۱. ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۱۲۸ - ۱۲۶؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۵ / ۳۴۲ - ۳۳۹.

۲. (زمان قیامت، زمان بارش باران، آنچه در رحم‌هاست، رخدادهای فردا و مکان مرگ) البته بارآشر، مقصود از «آنچه در رحم‌ها» است را «جنسیت جنین» بیان کرده (Bar-Asher, 2002: 2 / 424)؛ درحالی‌که آیه صراحت ندارد و سخن او تنها گمانه‌زنی است؛ چنان‌که برخی از تفاسیر مواردی نظیر: تعداد، رنگ پوست، زشتی و زیبایی، نقصان و کمال، سعادت و شقاوت و سرنوشت کودک در آینده، را ذکر نموده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۵۰۷)

از این رو «کتاب مبین» عبارت است از احاطه و تدبیر خلقت جهان و تقدیر و اندازه‌گیری برای هر یک از موجودات. این نوع علم الهی با اختلاف مرتبه تنزل و بسط، به صورت‌های «أُمُّ الْكِتَابِ»، «لَوْحِ مَحْفُوظٍ» و «کتاب»، به کار رفته است. خداوند این علم را به انبیا و اوصیا و قدسیان تعلیم فرموده است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۵ / ۳۳۹ و ۳۴۲)، نظیر آیات «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس / ۶۱) «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد / ۳۹) «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى» (طه / ۵۲) «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (حدید / ۲۲) «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج / ۲۲) علامه طباطبایی معتقد است، نسبت «کتاب مبین» به حوادث خارجی، نسبت خطوط برنامه عمل به خود عمل است. چیزی که نسبت به موجودات خارجی تقدم داشته و بعد از فناء آنها هم باقی می‌ماند. تفاوت این دو نوع علم در نازل تر بودن مرتبه «کتاب مبین» است. وقتی موجودات از خزائن غیب خارج شدند، کتاب مبین آنها را قبل و بعد از رسیدن به عالم وجود و پس از طی شدن دورانش در این عالم، حفظ می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۸ / ۷ - ۱۲۶)

بر این اساس، مالکیت «مفاتیح غیب» با تمام اوصافش از آن خداوند است و ادعای عدم آگاهی از آن حتی با تعلیم و واسطه الهی، بدون دلیل است؛ زیرا این نوع از غیب نیز می‌تواند به اذن و تعلیم خدا به رسولان برگزیده‌اش منتقل شود. در نهایت از میان رویکردها، تنها رویکرد نخست پذیرفته می‌شود. هر کس چه از مردم عادی، چه از رسولان و حتی برگزیدگان از رسولان، ذاتاً و استقلالاً علم غیب را در اختیار ندارد.

### عالمان غیب به اذن الهی

از آیات ۱۷۹ آل عمران و ۲۷ جن به دست می‌آید که رسولان برگزیده خدا به اذن او از غیب آگاهند. اما اینکه ایشان چه افرادی هستند، نظر مفسران مختلف است:  
- عده‌ای، بدون کاربرد تعبیر دقیق، گاهی از واژه «انبیا» و گاهی از «رُسُل» استفاده کرده‌اند. (مقاتل، ۱۴۲۳: ۱ / ۳۱۸ و ۴ / ۴۶۶)

- عده‌ای، واژگان «انبیا و رُسُل» را توأمان ذکر کرده‌اند. (سمرقندی، بی‌تا: ۱ / ۲۶۸)  
- عده‌ای، لفظ «مِن» در «مِن رُسُلِهِ» و «مِن رُسُولٍ» را جنسیه دانسته‌اند. (ابن ابی‌حاتم به نقل از حسن بصری، ۱۴۱۹: ۳ / ۸۲۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۵۰؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۶ / ۴۲۸) خواه از

جنس ملائکه و جبرئیل باشد (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۱۰ / ۳۳۷۸) و خواه از جنس بنی آدم. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۵۶۳)

– عده‌ای، «مین» را تبعیضیه گرفته‌اند و به عدم عمومیت رسولان الهی در علم غیب قائل شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۲۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۸۹۵؛ رازی، ۱۴۲۰: ۹ / ۴۴۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۷۹)؛ یعنی علم غیب مختص به بعضی از رسولان و در بعضی زمان‌ها و بر حسب اراده و مشیت خداوند متعال است.

در مجموع باید گفت ممکن است جماعتی صلاحیت رسالت را داشته باشند، اما خداوند افراد شایسته‌تر را برگزیده است. در هر صورت رسالت امری استحقاقی نیست بلکه تفویضی از جانب خداوند است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۸۹۶) البته در میان قائلان جنسیه بودن «مین» برخی بر این نکته تصریح داشته‌اند که به‌رغم شایستگی همه رسولان به آگاهی از غیب، تنها خاص‌ترین رسولان، از خاص‌ترین غیب باخبر می‌شوند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۶ / ۴۲۸)

### اثبات «علم غیب» جانشینانِ عالمانِ غیب

آیات قرآن کریم، پیرامون عالمان غیب در زمان حضور رسول برگزیده خداوند، نظر روشنی داده است. اما مطلب مهم دیگری مطرح است و آن اینکه «آیا جانشینان رسولان آگاه از غیب نیز به تبع رسول از غیب آگاه می‌شوند؟»

#### یک. دلیل عقلی

براساس حکم عقل و منطق، فردی که برای مأموریتی از جانب خداوند منصبی را پذیرفته است، باید ملزومات آن منصب را در اختیار داشته باشد. در تعریف «امامت» که بنا به فرمایش حضرت رضا علیه السلام نگهداری دین و حفظ نظام مسلمانان است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۰۰)، وظیفه امام نه تنها تبیین دین و تفسیر قرآن، بلکه تدبیر امور امت و رفع مشکلات ایشان به مقتضای زمان و ارائه الگوی حیات طیبه است. با این اوصاف همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر رسالت به امداد و عنایات خاص الهی نیازمند است، جانشین او و امام امت به مراتب نیازمندتر است. تدابیر حق تعالی از طریق امر به رسول برای تعلیم امام و ارتباط ملائکه با امام، پاسخگوی این نیاز بوده است.

#### دو. دلیل نقلی

سه نوع دلیل نقلی در اثبات علم غیب جانشینان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود دارد. اول، نقل‌هایی در تصریح

اصحاب بر تعلیم رسول خدا ﷺ به حضرت علی ؑ. دوم، روایاتی مبنی بر تصریح ائمه اطهار ؑ بر علم تعلیمی خویش و سوم، نقل‌هایی در تحقق پیشگویی‌های اولین جانشین پیامبر اکرم ﷺ.

#### ۱. تصریح اصحاب بر تعلیم پیامبر اکرم ﷺ به امام علی ؑ

روایات بسیاری از تعلیم پیامبر اسلام ﷺ به اولین جانشین برحقش، علی بن ابیطالب ؑ، حکایت دارد، نظیر:

- بریده از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود:

ای علی! خداوند به من دستور داده که تو را به خود نزدیک کنم، علوم خویش را بیاموزم تا آنها را نگهداری نمایی. پس این آیه نازل شد: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ». (حاقه / ۱۲) (طبری، ۱۴۱۲: ۲۹ / ۳۶)

- یحیی بن سالم از امام صادق ؑ روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

همگامی که آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمود: «آن گوش، گوش تو است، ای علی!» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۴۲۳)

- ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود:

... هنگامی که به معراج رفتم و با پروردگارم سخن گفتم، چیزی نیاموختم جز آنکه به علی ؑ تعلیم دادم. پس او درب شهر علم من است. ای علی! صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است. پس از من، تو پرچم میان من و امتم هستی. (ابن بطریق، ۱۴۰۷: ۲۸۱)

- أصبغ بن نباته از حضرت علی ؑ شنید که فرمود:

رسول خدا ﷺ هزار در از درهای علم به حلال و حرام و گذشته و آینده تا روز قیامت را بر من گشود که از هر دری هزار در باز می‌شود، چنان‌که از مرگ‌ها و پیشامدها و طریق قضاوت باخبرم. (صفار، ۱۴۰۴: ۳۲۵؛ صدوق، ۱۴۱۷: ۴۲۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷؛ ابن‌عبدالبرّ، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۱۰۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۷ / ۲۱۹)

و بالاخره علم و دانش علی ؑ به مرتبه‌ای رسید که پیامبر خدا ﷺ مقام او را ستود و بدان گواهی داد:

علم و دانش گوارایت باد ای ابوالحسن، علم را همچون آب نوشیدی!  
(ابن سلیمان کوفی، ۱۴۱۲: ۲ / ۵۷۳)

## ۲. تصریح ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> بر دریافت علم از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup>

امامان معصوم<sup>علیهم السلام</sup> بارها بر این مطلب تصریح نمودند که علوم خویش را از پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> اخذ کرده‌اند. ایشان هیچگاه اجازه نمی‌دادند مردم و یارانشان، جایگاهی بیش از حقیقت، برای آنها قائل شوند. چنان که وقتی فردی با شنیدن خبرهای امیرمؤمنان علی<sup>علیه السلام</sup> از آینده، نسبت علم غیب به آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> داد، ایشان فرمود:

اینها علم غیب نیست؛ بلکه یادگیری از صاحب علم است. همانا علم غیب، دانستن زمان قیامت و آنچه خداوند در آیه ۳۴ لقمان برشمرده، می‌باشد. علمی که خدا به پیامبرش تعلیم داد، او به من آموخت و برایم دعا فرمود که سینه‌ام آن را حفظ کند و جوارحم آن را در بر گیرد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸)

امام کاظم<sup>علیه السلام</sup> به یحیی بن عبدالله بن حسن درباره پندارهای مردم راجع به علم غیب امام فرمود:

سبحان الله! دستت را روی سرم قرار بده. قسم به خدا که همه موهای سر و بدنم راست شده است. سوگند به خداوند که من جز ارثی از رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> هیچ ندارم. (مفید، ۱۴۱۴: ۲۳)

## ۳. تحقیق پیشگویی‌های ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> از آینده

مستندات روایی حکایت از علم غیب جانشینان آخرین پیامبر خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> دارد. نمونه آن در مورد نخستین جانشین ایشان، امیرمؤمنان علی<sup>علیه السلام</sup> بسیار است؛ نظیر بیان جزئیات آغاز آفرینش (نهج البلاغه، خطبه‌های ۱ و ۹۱)، شکست سپاهیان خویش در جنگ (همان، خطبه ۱۲۳)، فرارسیدن فتنه‌هایی همچون زمان بعثت پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> (همان، خطبه ۱۶)، انقراض بنی‌امیه (همان، خطبه‌های ۸۷، ۹۳، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۶۶)، حمله صاحب زنج و ترکان مغول به بصره (همان، خطبه ۱۲۸)، ظهور منجی عالم<sup>علیه السلام</sup> از فرزندان خویش. (همان، خطبه‌های ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۸۲، حکمت ۲۰۹؛ برای موارد دیگر ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۰ / باب «من اخبار علی بالأموال الغیبیه»)

مواردی از اخبار غیبی سایر ائمه<sup>علیهم السلام</sup> بدین ترتیب‌اند: امام حسن مجتبی<sup>علیه السلام</sup> از شهادت و

مسمومیت خویش به دست همسر خود خبر داد و به امام حسین<sup>علیه السلام</sup> فرمود:

سی هزار تن از مردمی که ادعا می کنند از امت اسلامند، برای کشتن تو و اسیر کردن فرزندان و خانوادهات، همدست می شوند. (صدوق، ۱۴۱۷: ۱۷۷)

امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> به فرزندش امام باقر<sup>علیه السلام</sup> فرمود:

پس از من، برادرت عبدالله ادعای امامت می کند و مردم را به سوی خود دعوت می کند اما عمر او کوتاه است.

و چنان شد که آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> فرموده بود. (حرعاملی، ۱۴۲۵: ۴ / ۷۳) سلیمان بن حفص از یاران امام هفتم نقل کرد که بر حضرت کاظم<sup>علیه السلام</sup> وارد شد و قصد داشت درباره امام بعد بپرسد. پیش از سخن گفتن، آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> فرمود: ای سلیمان! پس از من فرزندم علی، وصی و جانشین من و حجت خدا بر مردم است. (همان، ۵ / ۵۰۸؛ برای موارد متعدد درباره هر یک از ائمه<sup>علیهم السلام</sup> ر.ک به: همان)

### علم غیب حضرت علی<sup>علیه السلام</sup>

مجموعه احادیث علی بن ابیطالب<sup>علیه السلام</sup>، با تعبیر مشهور «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُقْفِدُونِي»، نمونه شاخصی در وسعت علمی اولین جانشین پیامبر خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> است. مطلبی که به گفته سعید بن مسیب تابعی، هیچ کس از صحابه و علما غیر از علی بن ابیطالب<sup>علیه السلام</sup> چنین چیزی را بیان ننمود (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۱۰۳) و ابن ابی الحدید بر صحت آن ادعای اجماع کرد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۳ / ۱۰۶)

امیر بیان، علی<sup>علیه السلام</sup>، با این سخن گاهی اشاره به هر سؤالی از گذشته تا روز قیامت داشت. (ابن سعد، بی تا: ۲ / ۳۳۸؛ عیاشی، بی تا: ۱ / ۱۷ و ۲ / ۲۸۲؛ کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۹۹؛ صدوق، ۱۴۱۷: ۱۹۶؛ حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۱ / ۴۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۵۳) گاهی آن حضرت به علم تفسیر تک تک آیات قرآن اشاره می کرد. (ابن سعد، بی تا: ۲ / ۳۳۸ و عبدالرزاق صنعانی، ۱۴۱۰: ۳ / ۲۴۱) گاهی مقصودش علم به هر کتاب آسمانی که مردم بخواهند بود. (فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۶۸) حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> از اینکه حامل مناسبی برای علم خویش نمی یافت، اظهار تأسف می کرد. (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۹۸؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۲ / ۳۵۲)

یکی از مهم ترین جلوه های غیب که خداوند پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> را در آن شریک نمود، فهم آیات قرآن است. این علم از طریق تعلیم پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> به حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> رسید و ایشان نیز به ائمه<sup>علیهم السلام</sup> پس از خویش آموخت. در بسیاری از روایات شیعه و سنی مفهوم آیه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد / ۴۳) به حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> تفسیر شده است. (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۱ / ۴۰۵ - ۴۰۰؛ قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۳۶۷)

عیاشی، بی تا: ۲ / ۲۲۱ - ۲۲۰) علوم و معارف قرآن در روایاتی نظیر «عَلِي مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِي لَنْ يُفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۳ / ۱۲۴)، نزد حضرت علی علیه السلام دانسته شده است. به گونه‌ای که حاکم حسکانی از دانشمندان معروف اهل تسنن در تفسیر خود، فصلی را به «یگانه بودن علی علیه السلام در شناخت قرآن و معانی آن» اختصاص داده است. آنچه اهمیت بیشتری دارد علم خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام و جانشینان او به تأویل قرآن است. یعنی علم به حقایق و واقعیت‌های ماورای الفاظ که بیانات قرآن حاکی از آنهاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۴۹) چیزی فراتر از تفسیر که آیه ۷ آل عمران، علم به آن را تنها در اختیار خداوند و راسخان در علم می‌داند. مفسران شیعه «راسخان در علم» را معصومین می‌دانند که در امر هدایت امت با تعلیم پیامبر از تأویل آیات آگاهند، (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۹۶ و ۹۷؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۶۹) چنان که یکی از صادقین علیهم السلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بزرگترین راسخان در علم بود. تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود، از تأویل و تنزیل قرآن می‌دانست. خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او نیاموخته باشد. او و اوصیای وی همه اینها را می‌دانستند. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۱۳)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم، در قرآن تدبیر کنید و آیات آن را بفهمید. به محکمت آن نظر کنید و از متشابه آن پیروی نکنید. به خدا سوگند فقط کسی نواهی آن را برای شما تبیین می‌کند که من دستش را گرفته‌ام و آن را نزد خود بالا آورده‌ام و بازویش را بالا گرفته، به شما اعلام می‌کنم که هر کس من مولای اویم، او نیز مولای اوست و او علی بن ابیطالب، برادر و وصی من است. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۵)

ابوسعید خدری می‌گوید: «روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. نعلینش پاره شد. به علی علیه السلام داد تا وصله بزند. سپس مقداری راه رفت». سپس فرمود: «همانا یکی از شما براساس تأویل قرآن مبارزه می‌کند، چنان که من با تنزیلش مبارزه نمودم». ابوبکر گفت: «منم؟» فرمود: «خیر». عمر گفت: «منم؟» فرمود: «خیر، بلکه او وصله زنده کفش است.» (ابن حنبل، ۱۳۱۳: ۳ / ۳۳؛ نسائی، ۱۳۸۲: ۱۶۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۲ / ۴۵۳؛ برای نظایر آن ر.ک: اسکافی، ۱۴۰۲: ۲۹) ابوسعید ادامه می‌دهد: «ما نزد علی علیه السلام رفتیم و به او بشارت دادیم ولی سرش را بلند نکرد، گویا از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را شنیده بود.» (ابن حنبل، ۱۳۱۳: ۳ / ۸۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۳ / ۱۲۳)

بی دلیل نبود که وقتی فردی برای سؤالی که از ابن عباس داشت، گفت: «اگر من علی [ع] را از تو عالم تر می دانستم از تو نمی پرسیدم!» ابن عباس به شدت خشمگین شد و گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! علی [ع] مرا تعلیم داد و علم او از تعلیم رسول خدا [ص] بود و خداوند به رسولش آموخته بود. علم همه اصحاب محمد [ص] در برابر علم علی [ع] همچون قطره‌ای در برابر هفت دریاست.» (مفید، ۱۴۱۴: ۲۳۶) و در جایی دیگر این صحابی، علم خویش را در برابر علم حضرت علی [ع] به برکهای در برابر دریا تشبیه نمود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۳۵۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۰۳) عطاء بن اُبی‌ریاح تابعی، نیز قسم یاد می‌کرد که در میان اصحاب حضرت محمد [ص] هرگز عالم‌تر از علی [ع] نمی‌شناسد. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۱۰۴)

اینکه چگونه علوم پیامبر [ص] به ائمه اطهار [ع] می‌رسد، حضرت علی [ع] پاسخ می‌دهد. طلحه بن عبیدالله از ایشان پرسید: به من بگو آنچه از قرآن و تأویلش و علم حلال و حرام نزد توست، به چه کسی می‌دهی؟ صاحب آن بعد از تو کیست؟ آن حضرت [ع] فرمود: به او که رسول خدا [ص] فرمان داده، خواهم داد. طلحه گفت: او کیست؟ آن حضرت [ع] فرمود: وصی من و سزاوارترین افراد بعد از من که پسر من حسن [ع] است. حسن [ع] نیز هنگام رحلتش به پسر دیگرم حسین [ع] خواهد داد. سپس در فرزندان حسین [ع] یکی بعد از دیگری منتقل می‌شود تا آخرینشان در کنار حوض بر پیامبر وارد شود. آنها با قرآنند و قرآن با آنهاست. از او جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از آنان جدا نخواهد شد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶ / ۶۵)

مجموع مطالبی که گذشت، نشان می‌دهد که نه تنها ائمه معصومین [ع] منکر علم غیب مستقل بودند، بلکه حتی غالبان خویش را طرد می‌کردند. لذا اینکه برخی از مفسران اهل سنت (مبیدی، ۱۳۷۱: ۲ / ۳۶۲؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۹۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۴ / ۳۸۱)، بر شیعیان درباره ادعای علم غیب ائمه اطهار [ع] خرده گرفتند، مطلبی نادرست است. اکثر روایات به تعلیم امامان [ع] از رسول خدا [ص] اذعان دارند و دسته‌ای دیگر از روایات، پرده از ارتباط ایشان با ملائک و الهامات ربانی برمی‌دارد. چنان که وقتی حرث بن مغیره از حضرت صادق [ع] درباره نوع علم اهل بیت [ع] پرسید، آن حضرت [ع] فرمود: از رسول خدا [ص] و حضرت علی [ع] به ما ارث رسیده است، علمی که به واسطه آنها از مردم بی‌نیازیم ولی مردم به ما احتیاج دارند. حرث گفت: آیا حکمت‌هایی که در قلب یا گوش شما القاء می‌شود نیز هست؟ آن حضرت [ع] فرمود: گاهی هم از این نوع است. (حر عاملی، ۱۴۲۵: ۱ / ۲۴۸)

## نتیجه

بارآشر با توجه به آیاتی که علم غیب را منحصر به خداوند دانسته و آیاتی که برگزیدگان الهی را در



این علم شریک می‌داند، ادعای «تناقض در آیات علم غیب» را مطرح کرده است. در پاسخ به این شبهه، آراء مفسران ذیل این آیات بررسی شد. در مجموع سه نظریه به دست آمد. برخی از مفسران، علم غیب مخصوص خداوند را «علم ذاتی و مستقل» دانسته‌اند. برخی «علم به همه انواع غیوب» و عده‌ای «علم به مفاتح غیب». نظریه نخست، نظریه برگزیده است. این نظر بیان می‌دارد که دانش غیب اصالتاً و بالذات از آن خداوند است. مشیت و اراده او تعیین می‌کند که برخی از رسولانش نیز از غیب آگاه شوند. به تبع و با تعلیم رسولان الهی، جانشینان آنها نیز از غیب مطلع می‌گردند. بنابراین، سخن شیعیان مبنی بر علم غیب ائمه اطهار علیهم‌السلام، علم ذاتی به غیب نیست، کما اینکه علم اکتسابی از جهان خلقت نیز نمی‌باشد؛ بلکه علمی لدنی است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوند متعال آموخت و مأمور بود که به جانشینانش نیز بیاموزد. از این رو با رحلت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «نزول وحی» قطع شد ولی ارتباط جانشینان آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طریق «الهام به قلب» و «تحدیث ملائکه» با عالم بالا، همچنان ادامه یافت. روایات اسلامی از قول اصحاب، بیانگر تعلیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حضرت علی علیه‌السلام است. حضرت علی علیه‌السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز بر اخذ علم خویش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تصریح می‌کنند.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، بی تا، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
- آلوسی، شهاب‌الدین سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن ابی الحدید، عزالدین، ۱۳۷۸ ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق أسعد محمد الطیب، ریاض، مکتبة نزار مصطفی الباز.
- ابن بطریق، یحیی بن حسن، ۱۴۰۷ ق، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار (العمدة)، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، ۱۱۴۲ ق، الإعلام بقواطع الإسلام (به خط سید محمد بن سید حسین)، مکتبة جامعة الملك سعود (قسم المخطوطات)، رقم ۷۰۴۲ ت ۱۰۸۸ / ۲.

- ابن حنبل، احمد، ۱۳۱۳ ق، مسند احمد، بیروت، دار صادر.
- ابن سعد، محمد، بی تا، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر.
- ابن سلیمان کوفی، محمد، ۱۴۱۲ ق، مناقب الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام، تحقیق محمدباقر محمودی، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ ق، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، دار جیل.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ق، لسان العرب، قم، ادب الحوزه.
- اسکافی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۲ ق، المعیار و الموازنة، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، بی نا.
- حاکم حسکانی، عیدالله بن عبدالله، ۱۴۱۱ ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآيات النازلة فی اهل البيت عليهم السلام، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، مؤسسه طبع و نشر.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۶ ق، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار المعرفة.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ ق، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت، مؤسسه علمی.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، ۱۴۰۴ ق، انوار درخشان، تهران، لطفی.
- رازی، ابوالفتح، ۱۴۰۸ ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، دمشق و بیروت، الدار الشامیة و دار العلم.
- سمرقندی، ابولیت نصر بن محمد، بی تا، بحر العلوم (سمرقندی)، بیروت، دار الفکر.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۷ ق، الأمالی، قم، مؤسسه بعثت.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، بصائر الدرجات، تهران، علمی.
- صنعانی، عبدالرزاق، ۱۴۱۰ ق، تفسیر القرآن، ریاض، مکتبة الرشد.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، چ پنجم.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۶ ق، الإحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق سیدمحمدباقر خراسان، نجف، دار نعمان.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چ سوم.

- طبری، محمد بن جریر، ١٤١٢ ق، جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، بیروت، دار المعرفة.
- عیاشی، محمد بن مسعود، بی تا، تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی، تهران، المكتبة العلمية الإسلامية.
- فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، ١٤١٠ ق، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ١٤١٠ ق، کتاب العین، قم، دار الهجرة، ج دوم.
- قاسمی، محمد جمال الدین، ١٤١٨ ق، تفسیر القاسمی المسمى بمحاسن التأویل، بیروت، دار الکتب العلمية.
- قمی، علی بن ابراهیم، ١٣٦٧، تفسیر القمی، قم، دار الکتب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ١٣٦٣، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ج پنجم.
- مجاهد بن جبر، بی تا، تفسیر مجاهد، اسلام آباد، مجمع البحوث الإسلامیه.
- مفید، محمد بن نعمان، ١٤١٤ ق، الأمالی، بیروت، دار المفید.
- مقاتل بن سلیمان، ١٤٢٣ ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث.
- نسائی، احمد بن شعیب، ١٣٨٢، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، تحقیق محمد هادی امینی، قم، بوستان کتاب.
- Meir M. Bar-Asher, 2002, "Hidden and the Hidden", *Encyclopedia of the Quran*, vol. 2, Leiden-Boston.

